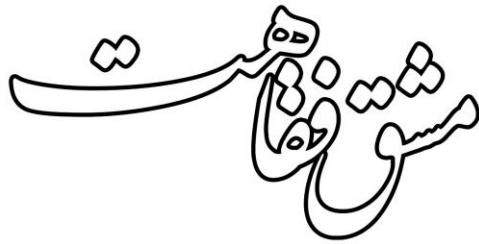


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دوفصلنامه علمی - تخصصی

سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴



صاحب امتیاز: مدرسه عالی حوزوی ائمه اطهار (ع)

مدیر مسئول: محمدرضا فاضل کاشانی

سر دبیر: محمدعلی قاسمی

مدیر تحریریه: حامد اسدی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

علی اسلامی فر / حامد اسدی / سیدجواد حسینی گرگانی

حامد خادم الذاکرین / احمدرضا خسروی

محمدعلی قاسمی / محمدرضا فاضل کاشانی



مدیر اجرایی: حامد خادم الذاکرین

ویراستار: مجتبی شیخی

مترجم (انگلیسی) و (عربی): مجتبی شیخی

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا: صفرعلی اخلاقی



نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، دفتر دوفصلنامه مشق فقاهت

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵-۳۷۷۳۰۵۸۸ - دورنگار: ۰۲۵-۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۱۵۰۰۰۰۰ ریال





Deducing the Prescriptive Ruling (*Hukm Taklifi*) from the "*Laysa Minna*" Traditions

Abolghasem Asli Nokhandan¹

Abstract

Sunnah, as one of the fundamental sources of legislation (*Tashri'*) in Islamic jurisprudence, necessitates a meticulous examination of *Hadith* texts. One of the controversial phrases is "*Laysa Minna*" (he is not of us), which is frequently employed in *Hadith* texts and entails various implications (*Dalalat*), including the mandatory (*Ilzami*) or non-mandatory (*Ghayr Ilzami*) nature of certain actions. Previous studies have primarily focused on the theological and ethical dimensions of this phrase, whereas jurisprudential analyses in this regard have not received extensive attention. The present article seeks to examine the jurisprudential implications of the phrase "*Laysa Minna*" and to determine whether this expression, from the perspective of prescriptive rulings (*Hukm Taklifi*), is considered mandatory or merely indicates a non-mandatory status. Through a comparative analysis of *Hadith* texts and the jurisprudential works of Imami jurists, this research contributes to a better understanding of the jurisprudential effects of this phrase. Furthermore, it highlights its significance in jurisprudential deductions (*Istinbat*) and demonstrates the broad applications of its outcomes across various chapters of jurisprudence (*Abwab al-Fiqh*).

Keywords: *Laysa Minna* (He is not of us), *Hukm Taklifi* (Prescriptive Ruling), Mandatory (*Ilzami*), Non-mandatory (*Ghayr Ilzami*).



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

1. Sath (Intermediate) Level Seminary Scholar at the Jurisprudential Center of the Pure Imams (Peace Be Upon Them) (Author) (nokhandanaboolghasem@gmail.com).



دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال سوم، شماره ششم (بایز و زمستان ۱۴۰۴)
تاریخ ارسال، ۱۴۰۴/۰۸/۲۰
تاریخ پذیرش، ۱۴۰۴/۰۴/۱۹

استظهار حکم تکلیفی از روایات «لَیسَ مِنَّا»

ابوالقاسم اصلی نوخندان^۱

چکیده

سنت به عنوان یکی از منابع اساسی تشریع در فقه اسلامی، نیازمند بررسی دقیق متون حدیثی است. یکی از عبارات مناقشه برانگیز، «لَیسَ مِنَّا» است که در متون حدیثی به کرات به کار رفته و دلالت‌های مختلفی از جمله الزامی و غیرالزامی بودن بعضی اعمال را در پی دارد. در پژوهش‌های پیشین بیشتر بر جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی این عبارت تمرکز کرده‌اند، اما تحلیل‌های فقهی در این زمینه به‌طور گسترده‌ای مورد توجه قرار نگرفته است. این مقاله سعی دارد تا دلالت‌های فقهی عبارت «لَیسَ مِنَّا» را مورد بررسی قرار دهد و مشخص کند که آیا این تعبیر به لحاظ تکلیفی، الزامی محسوب می‌شود یا صرفاً بیانگر غیرالزامی بودن است. با تحلیل تطبیقی متون حدیثی و کتب فقهی علمای امامیه، این پژوهش به درک بهتر آثار فقهی این عبارت کمک خواهد کرد و اهمیت آن در استنباطات فقهی و کاربردهای وسیع نتایج آن در ابواب مختلف فقهی را نمایان می‌سازد.

واژگان کلیدی: لیسَ مِنَّا، حکم تکلیفی، الزامی، غیرالزامی.

۱. طلبه مقطع سطح مجتمع فقهی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) (نویسنده) nokhandanaboolghasem@gmail.com

مقدمه

سنت به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اساسی تشریع در فقه اسلامی و سرچشمه اصلی بخش عظیمی از معارف دینی ماست که عمدتاً از طریق احادیث با حکمت خداوند، درایت اهل بیت علیهم‌السلام و رشادت اصحاب (رضوان‌الله علیهم اجمعین) به ما رسیده است. از این رو، فهم دقیق شریعت اسلامی مستلزم کاوش و ارزیابی نقادانه متون حدیثی است؛ متونی که در تفسیر برخی از مفاهیم آن‌ها، به‌ویژه الفاظ غریب و عباراتی که در ظهور معنایی با اختلاف نظر مواجه‌اند، چالش‌هایی وجود دارد.

یکی از این موارد بحث‌برانگیز، تکرار عبارتی نظیر «لَیسَ مِنَّا» در جوامع حدیثی است که آرای مختلفی در تبیین معنای ظاهری و باطنی آن میان علما شکل گرفته است. این عبارت در پیوند با اعمال خاصی به کار رفته است؛ مانند قول مشهور نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «لَیسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً...». این تعبیر می‌تواند حامل دلالت‌هایی متفاوت باشد؛ از حرمت یا کراهت آن عمل گرفته تا صرف مذمت و نکوهش که تعیین حد دقیق آن نیازمند قرائن است. به عنوان نمونه، شیخ انصاری برای استنباط حرمت غش به همین حدیث استدلال نموده‌اند. بنابراین، ضروری است که این ابهام رفع شده و مشخص گردد که آیا این تعبیر در کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام به تنهایی دلالت بر حکم تکلیفی (حرمت یا کراهت) دارد یا صرفاً بیانگر مرتبه‌ای از مذمت و زجر است.



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

پژوهش‌های پیشین در این زمینه، اگرچه ارزشمند بوده‌اند، اما عمدتاً بر جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی این عبارات متمرکز شده‌اند. به عنوان مثال، مقاله «واکاوی عبارت لَیسَ مِنَّا در احادیث از نظر محدثان فریقین» نوشته (سید رضا مؤدب و محمدرضا عزتی فردویی) به تبیین دایره شمول لفظ «مِنَّا» (شیعیان یا عموم مسلمانان) پرداخته است. همچنین، مقاله «تحلیل مضمون روایات لَیسَ مِنَّا/مِنَّا در احادیث شیعه» نوشته (زهرا مروارید) به حدود ایمانی، اخلاقی و اجتماعی اشاره دارد که ترک آن‌ها موجب سلب انتساب به ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌شود. در مقابل، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ، بر ظهور معنایی «لَیسَ مِنَّا» و امثال آن از منظر حکم شرعی متمرکز است و قصد دارد به‌صورت تخصصی به ظهور فقهی این تعبیر پردازد.

اهمیت این موضوع از آن جهت است که همانند بررسی صیغه امر و آثار آن در استنباط احکام، تحلیل چنین عبارات پرتکراری که در روایات آمده است، تأثیری مستقیم بر استنباطات فقهی دارد و نتایج آن می‌تواند در ابواب مختلف فقهی مفید واقع شود. روش تحقیق در این پژوهش، مبتنی بر مطالعه تطبیقی جوامع روایی اصلی، کتب شروح معتبر و متون فقهی علمای متقدم و متأخر امامیه خواهد بود.

فصل اول: بررسی ادبی واژگان «لَیْسَ» و «مِنَّا»

در این بخش، به تحلیل ساختاری و معنایی واژگان مورد نظر در چارچوب علوم سه‌گانه زبان عربی، یعنی صرف، نحو و لغت می‌پردازیم.

۱. بررسی ادبی واژه «لَیْسَ»

الف) تحلیل صرفی

نسبت به ماهیت «لَیْسَ» اختلاف نظر وجود دارد؛ ابن سراج آن را حرفی هم‌سنگ «ما» دانسته است (ابن هشام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۰۷). در مقابل، بخش قابل توجهی از ادبا و نحویان، آن را فعل می‌دانند. ابن هشام، با استناد به تصریفات متصل به ضمیر مانند: «لَسْتُ»، «لَسْتُما»، «لَسْتُنَّ»، «لَیْسَا»، «لَیْسُوا»، «لَیْسَتْ» و «لَسْنَ»، دیدگاه فعل بودن آن را صحیح می‌داند (ابن هشام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۰۸).
قائلین به فعلیت «لَیْسَ» جملگی بر عدم تصرف آن اتفاق نظر دارند (سیوطی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۶۴)؛ به بیان دیگر، «لَیْسَ» فعلی جامد است که همواره با هیئت ماضی ملازم است (عبداللطیف محمدخطیب، ۱۲۴۲، ج ۱، ص ۱۲۱).

سیوطی به جمهور نحویان نسبت می‌دهد که وزن صرفی آن را «فَعْلَ» (با کسر عین‌الفعل) دانسته‌اند (سیوطی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۶۶). ایشان تخفیف این کلمه را از طریق ساکن کردن عین‌الفعل (که در اصل یاء بوده) تبیین می‌کنند و دلیل آن را ثقل کسره بر حرف «یاء» می‌دانند. استدلال ایشان این است که اگر وزن آن «فَعْلَ» (با فتح عین) بود، همانند «باع» به «لاس» قلب می‌شد، و اگر «فَعْلَ» (با ضم عین) بود، «لُسْتُ» به کار می‌رفت؛ در حالی که در استعمال، صرفاً «لَسْتُ» (با فتح لام) صحیح است (سیوطی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۶۶).



ب) تحلیل لغوی و معنایی

خلیل بن احمد فراهیدی ذکر کرده است که اصل این کلمه «لَا أَيْسَ» بوده که همزه آن حذف شده و لام به یاء ملحق گشته است (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۳۰۰). معنای «أَيْسَ» در این سیاق، معادل «وجدان» و «حالتِ بودن» است (خلیل بن احمد فراهیدی، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۳۰۰). لذا، معنای «لَا أَيْسَ» در اصل «لَا وَجِدَ» (یافته نشد) می باشد.

این فعل در حالت اطلاق، برای نفی زمان حال به کار می رود؛ اما اگر با قیدی مقید شود، نفی آن تابع آن قید خواهد بود. بنابراین، نظر برخی نحویان که معتقدند نفی آن صرفاً مختص حال است، مردود است؛ زیرا «لَیْسَ» برای نفی ماضی نظیر: «لَیْسَ خَلَقَ اللَّهُ مِثْلَهُ»، حال نظیر: «لَیْسَ زَیْدٌ قَائِمًا» و مستقبل نظیر: «لَیْسَ مَضْرُوقًا عَنْهُمْ» (هود، ۸) نیز به کار می رود (فاضل صالح السامرائی، ۱۴۳۴، ج ۱، ص ۲۲۹).

ج) تحلیل نحوی

«لَیْسَ» یکی از افعال ناقصه‌ای است که بر مبتدا و خبر وارد شده و حکم ابتدایی رفع در خبر را نسخ می کند. در مذهب بصریان: «لَیْسَ» مبتدا را مرفوع می سازد و آن را «اسم» خود می نامد. دلیل این امر، قابلیت اتصال ضمیرها به «لَیْسَ» است؛ درحالی که ضمیرها تنها به عامل متصل می شوند. مبرد گاهی آن را به مجاز «فاعل» می خواند و سیبویه آن را «اسم فاعل» تعبیر کرده است. در مذهب کوفیان: «لَیْسَ» هیچ تأثیری بر مبتدا نگذاشته و آن همچنان در حالت رفع باقی می ماند (سیوطی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۵۲). در خصوص خبر، هر دو گروه (بصریان و کوفیان) متفق اند که «لَیْسَ» آن را منصوب می سازد و آن را «خبر» خود می نامند. مبرد گاهی آن را به مجاز «مفعول» می نامد و سیبویه آن را «اسم مفعول» تعبیر کرده است (سیوطی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۵۲).

در کتاب مغنی اللیب ذکر شده است که «لَیْسَ» در مواضعی از این حکم کلی، یعنی رفع دادن به مبتدا و منصوب ساختن خبر خارج می شود (ابن هشام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۰۸)، اما شرح تفصیلی آن خارج از محدوده این پژوهش است.



۲. تحلیل ادبی ترکیب «مِنَّا»

ترکیب «مِنَّا» مرکب از دو جزء است: «مِنْ» (حرف جر) و «نَا» (ضمیر مجرور).

الف) تحلیل صرفی

در علم صرف، از «مِنْ» بحثی نمی‌شود؛ زیرا حوزه علم صرف، بررسی تغییرات در صورت و ماده الفاظ است و این تغییرات در حروف بسیار نادر است (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱). اما «نَا» در علم صرف، یکی از اقسام معرفه محسوب شده و به عنوان ضمیر متصل بارز دسته‌بندی می‌شود.

ب) تحلیل لغوی و معنایی

واژه «مِنْ» دارای کاربردهای لغوی گسترده‌ای است که بعضاً تا پانزده معنا را ذکر کرده‌اند (ابن هشام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۳۱)، اما به جهت اطالۀ بحث، به بررسی تمامی آن‌ها نمی‌پردازیم. در معنای اصلی «مِنْ» در عبارت «لَیسَ مِنَّا» دو احتمال وجود دارد:

الف) نشویه؛ یعنی «شخص موصوف، از جنس و بنیان ما نیست».

ب) بعضیه؛ یعنی «شخص موصوف، جزئی از ما نیست».

با توجه به هر دو احتمال، می‌توان معنای جامعی را تحت عنوان انتساب در نظر گرفت که با هر دو معنای فوق سازگاری دارد؛ در این صورت عبارت مذکور یعنی «شخص موصوف، منتسب به ما نیست». ضمیر «نَا» نیز در این ترکیب به معنای متکلم مع‌الغیر به کار رفته است.

بر اساس تحلیل‌های واژگانی و ادبی صورت‌گرفته در این فصل، این نتیجه حاصل می‌شود که تعبیر «لَیسَ مِنَّا» در ساختار دستوری، فاقد دلالت مستقیم بر یکی از احکام تکلیفی است. در عوض، کارکرد اصلی این عبارت، نفی انتسابی به یک گروه یا طبقه خاص استنباط می‌گردد.

تعیین دقیق ماهیت و مصداق این «قشر خاص»، که محوریت این انتساب را شکل می‌دهد، به عنوان یک گام تحلیلی آتی، در فصل بعدی مورد بررسی و تبیین قرار خواهد گرفت.



فصل دوم: مراد از ضمیر «نا» در عبارت «لَیسَ مَنَّا»

بررسی دقیق مراد از ضمیر «نا» در عبارت «لَیسَ مَنَّا» از جهات مختلف زبانی و فقهی حائز اهمیت است. قدر متیقن آن است که در هر مورد، ضمیر «نا» به گوینده و گروه منتسب به او بازمی‌گردد؛ بدین معنا که هر گاه این عبارت از ناحیه شخصی یا جماعتی صادر شود، مراد از ضمیر، همان صادرکنندگان سخن خواهند بود. در مقام نخست، اگر این تعبیر از سوی افراد یا گروه‌های عرفی از آن جهت که عرف‌اند صادر گردد، دال بر نفی وابستگی به همان قشر اجتماعی است که بدیهی است در چنین مواردی، عبارت هیچ‌گونه دلالتی بر احکام شرعی نداشته و صرفاً جنبه عرفی و ارتباط اجتماعی دارد.

تأکید (عرف بما هو عرف) از آن روست که حتی در صورتی که این عبارت از امام معصوم علیه السلام نقل گردد، چنانچه قرائن نشان دهد قصد امام صرفاً بیان حیثیت عرفی یا نسبی ایشان است، باز هم تعبیر یادشده دلالتی بر حکم شرعی نخواهد داشت. برای مثال، اگر حضرت بفرماید: «هذا الرجل لیس مَنَّا» و مراد از آن «از ما بنی‌هاشم نیست» باشد، روشن است که سخن در مقام تشریع نبوده، بلکه صرفاً ناظر به جهت نسبی و عرفی است.



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

در مقابل، هنگامی که این عبارت از شارع مقدس بما هو شارع صادر گردد، همچون روایات متعددی که تعبیر «لَیسَ مَنَّا» در آن‌ها آمده است، زمینه برای استنباط حکم شرعی فراهم می‌شود. از این رو، تشخیص دقیق مراد از ضمیر «نا» در این سیاق نقشی کلیدی در تبیین دلالت فقهی روایت دارد.

مطالعه و تفحص در آرای فقها و مفسران احادیث نشان می‌دهد که برداشت آنان از ضمیر «نا» در این دسته از تعابیر، یکسان نیست. در برخی موارد، منظور از آن، کل شیعیان، مُحِبَّان، یا محبوبین دانسته شده است؛ یعنی عبارت «لَیسَ مَنَّا» ظهور در نفی انتساب به هر یک از این سه مفهوم دارد. به عنوان نمونه، علامه مجلسی، ذیل روایت «لَیسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ...»، در توضیح این بخش بیان می‌دارد: «لَیسَ مَنَّا أی مِنْ شِیعَتِنَا أَوْ مُحِبِّینَا أَوْ مَحْبُوبِنَا» (علامه مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۱، ص ۳۵۸). بر این اساس، کسی که اهل محاسبه نفس نباشد، منتسب به یکی از این سه طایفه مذکور نیست.

در حالات دیگر، مراد، شیعیان کامل یا صادقین تلقی شده است. بدین ترتیب، گزاره معهود ظهور در نفی پیوستگی به مؤمنین حقیقی یا شیعیان راستین دارد. این امر در توضیح علامه مجلسی پیرامون روایت «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤَقِّرْ كَبِيرَنَا وَ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا» مشهود است که می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَّا أَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْكَامِلِينَ أَوْ مِنْ شِيعَتِنَا الصَّادِقِينَ» (علامه مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۹، ص ۷). طبق این تفسیر، فردی که در مقام احترام به سادات و شفقت بر صغار مسامحه کند، فاقد وصف تشیع حقیقی است. اما نکته مهم این است که با وجود این اختلاف تفاسیر، می‌توان قدر جامع و وجه مشترک این برداشت‌ها را در مفهوم عدم انتساب به شریعت و خروج از دایره التزام علمی و عملی به تعالیم دینی دانست. همین قدرمتمیقین از معنا، یعنی نفی انتساب شریعت، مبنای کافی برای استنباط حکم شرعی به شمار می‌آید؛ زیرا هر جا که شارع تعبیر «لیس منا» را به کار برده است، به نحوی از نقصان در التزام علمی و عملی به شریعت خبر می‌دهد.

فصل سوم: دلالت‌های کاربردی تعبیر «لیس منا» در متون روایی



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

با تتبع دقیق در مجموعه روایات منسوب به تعبیر «لَيْسَ مِنَّا»، می‌توان استدلال نمود که این عبارت در نظام آموزه‌های دینی کارکردی چندوجهی دارد و دامنه کاربرد آن سه حوزه بنیادین تعالیم اسلامی، یعنی عقاید، اخلاق و فقه را پوشش می‌دهد. در ادامه، برای تبیین این دسته‌بندی‌ها، نمونه‌هایی از هر بخش ارائه می‌گردد.

الف) دلالت‌های اعتقادی

تعبیر مورد بحث در ساحت اعتقادی برای تعیین مرزهای ایمانی و تأکید بر پذیرش اصول اساسی مکتب به کار رفته است. به عنوان نمونه، کلام منسوب به امام صادق علیه السلام مبین این کارکرد است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا وَيَسْتَحِلَّ مُتَعَتَنَا». در شرح این گزاره، مجلسی اول، ذیل باب متعه، به تبیین مفهوم «كَرَّتِنَا» پرداخته و می‌نویسد: منظور از عدم ایمان به کرّتنا، عدم باور به رجوع ائمه علیهم السلام در «رجعت صغری» پس از قیام حضرت قائم علیه السلام است (مجلسی اول، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۴۵۳). این نمونه نشان می‌دهد که عدم باور به یک اصل کلامی خاص، موجب سلب انتساب به جمع شیعی (متعلق «منا») می‌گردد.

ب) دلالت‌های اخلاقی

در حوزه اخلاق عملی و تهذیب سلوک فردی، تعبیر «لَیسَ مِنَّا» بر رعایت آداب معاشرت و اتقان روابط انسانی تأکید می‌ورزد. مرحوم کلینی در الکافی روایتی را ذکر می‌کند که بر این جنبه از رفتار اجتماعی متمرکز است: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَلْبَيْتُ غَاصُّ بِأَهْلِهِ فَقَالَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَهُ وَ مُرَافَقَةَ مَنْ رَافَقَهُ وَ مُمَالَحَةَ مَنْ مَالَحَهُ وَ مُخَالَفَةَ مَنْ خَالَفَهُ.» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۲۸۶). این روایت، که در جمعی از یاران نقل شده، بیانگر آن است که حسن خلق و نیکو برقراری ارتباط با هم‌نشینان و هم‌صحبتان از طریق مصاحبت نیکو، رفاقت شایسته، شیرین‌سخنی و خوش‌اخلاقی یک تکلیف اخلاقی اساسی است و ترک آن، فرد را از دایره منتسبین به مکتب خارج می‌سازد.

ج) دلالت‌های فقهی

در تحلیل فقهی، این تعبیر دو دسته حکم را به دنبال دارد: احکام الزامی (واجبات و محرمات) و احکام غیرالزامی (مستحبات و مکروهات). تفکیک و استظهار دقیق این دو نوع حکم، نیازمند بررسی شواهد متعدد است که در فصل آتی به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد. با توجه به هدف اصلی این پژوهش، یعنی استنباط احکام تکلیفی از عبارات «لَیسَ مِنَّا»، تمرکز پژوهش باید بر آن دسته از روایاتی قرار گیرد که کارکرد فقهی و حکمی دارند.



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

فصل چهارم: تتبع در کلمات فقها و محدثین

همان‌طور که در فصول گذشته بیان شد، در مقام بررسی روایات حاوی عبارت «لَیسَ مِنَّا»، تحلیل‌های گسترده‌ای از جهات اعتقادی، اخلاقی و فقهی صورت پذیرفته است و از آنجا که هدف اصلی این مقاله استنباط حکم تکلیفی از این عبارت است، ضروری است که گام نخست در این پژوهش، تتبع در کلمات فقها و شارحین متقدم و متأخر پیرامون این تعبیر باشد.

حاصل این استقرا نشان می‌دهد که کاربرد این عبارت در استنباط احکام تکلیفی توسط فقها به دو دسته کلان تقسیم می‌شود: حکم تکلیفی لزومی و حکم تکلیفی غیرلزومی.

نکته حائز اهمیت در این استقرا این است که روایات شامل این عبارت، یا صرفاً تحت عنوان یکی از احکام تکلیفی مثل باب «تحریم الغش» یا «بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّوَسُّعَةِ عَلَى الْعِيَالِ» ذکر شده‌اند و مؤلف هیچ توضیحی نسبت به روایات نداده است و تنها شاهد ما بر ظهور عبارت معهود در یکی از احکام تکلیفی، عنوان باب است (این صورت غالباً در مجامع روایی است)؛ و یا روایاتی هستند که مؤلف به توضیحاتی پیرامون دلالت آن‌ها بر مطلب مدنظر اشاره نموده که این بخش عمده در شروح کتب حدیثی و کتب فقهی دیده می‌شود. در ادامه، به عنوان شاهد بر این تقسیم‌بندی، نمونه‌هایی ذکر می‌گردد:

۱. حکم تکلیفی لزومی

این بخش نشان‌دهنده این است که در برخی از روایات، واژه «مَنَّا» (از ما بودن) نه صرفاً بیانگر انتساب رتبه‌ای، بلکه بیانگر شرط لازم برای تحقق عنوان شیعه حقیقی یا مسلمان واقعی است. در این دست از روایات دلالت بر این مطلب است که فعل آن حرام یا ترک آن واجب است.



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

الف) روایاتی که صرفاً تحت عنوان حکم تکلیفی لزومی قرار گرفته‌اند؛ مثل کتاب من لا یحضره الفقیه باب فرض الصلاة، حدیث هفدهم (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۰۶) و کتاب تفصیل وسائل الشیعه که عبارت معهود دوازده بار ذکر شده است؛ مثل بَابُ تَحْرِیمِ الْمَكْرِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَالْخِيَانَةِ حدیث سوم (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۲۴۲) و بَابُ وَجُوبِ التَّقِيَّةِ مَعَ الْخَوْفِ إِلَى خُرُوجِ صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام، حدیث ۲۸ و ۲۹ (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۶، ص ۲۱۲). همچنین مستدرک الوسائل که عبارت معهود دوازده بار آمده؛ مثل بَابُ تَحْرِیمِ الْخِيَانَةِ حدیث پنجم و ششم (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۱۳) و بَابُ وَجُوبِ مُحَافَظَةِ الصَّلَاةِ فِي أَوْقَاتِهَا، حدیث دوازدهم (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۹۸) و کتاب الوافی، باب وجوب أداء الأمانة ولو إلى الكافر، حدیث پنجم (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱۸، ص ۸۲۴). در این بین، ذکر نکته‌ای پیرامون عناوین ابواب کتاب تفصیل وسائل الشیعه لازم است. همان‌طور که جناب محمدرضا مدرسی بیان فرمودند: «اگر حکم مسئله‌ای نزد صاحب وسائل صاف و روشن باشد، با ضرس قاطع یک طرف را انتخاب می‌کند

و آن را در عنوان باب ذکر می‌کند، مانند باب تحریم...، اما وقتی حکم مسئله‌ای برای صاحب وسائل روشن نباشد، می‌فرماید: باب حکم... پس معلوم می‌شود این مسأله حرمتش واضح بوده که فرموده است: باب تحریم الغش بما یخفی» (مقالات فقهی، ص ۲۰۲).

ب) مواردی که همراه با استدلال است. برای نمونه به چند مورد بسنده می‌کنیم:

۱. شیخ طوسی در باب سحر، تعلیم، تعلم و فعل آن را حرام دانسته و یکی از علل آن را روایت «لیس منّا» ذکر کرده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۰).
۲. علامه حلی از این روایت «لیس منّا» برای حکم تکلیفی لزومی استفاده نموده است. ایشان در باب حرمت غش در المنتهی و التذکره به این روایت استدلال نموده‌اند. برای نمونه در تذکرة الفقهاء فرموده: «الغش والتدلیس محرمان الی... قال الصادق علیه السلام: لیس منّا من غشنا» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۴۲).
۳. صاحب جواهر با استناد به روایات از جمله روایات مذکور، محافظت بر نماز در تمام وقت را واجب می‌داند (صاحب جواهر، ۱۴۳۰، ج ۷، ص ۷۱ و ۷۳).
۴. کاشف الغطاء فرموده در باب حرمت غش و خیانت اخبار بسیاری موجود است و ایشان از جمله به این روایات «لیس منّا» استدلال نموده است (محمدحسین آل کاشف الغطاء، ص ۱۳۶).



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

۵. شیخ عراقی روایات در باب استخفاف نماز را زیاد دانسته، از جمله «عن زرارۃ عن أبي جعفر علیه السلام قال: لا تتهاون بصلاتک، فإنّ النبیّ ﷺ قال عند موته: لیس منّی من استخفّ بصلاته، لیس منّی من شرب مسکراً، لا یرد علیّ الحوض، لا واللّه». ایشان در توضیح روایت می‌فرماید: دلالت این روایت بر حرمت مولوی که عقاب بر آن مترتب می‌شود واضح است؛ از جمله قرینه دال بر این مطلب، عطف شرب مسکر است که حرمت مولوی آن ثابت است (محسن عراقی، ۱۴۳۶، ص ۱۲۵).
۶. مرحوم شهیدی در هدایة الطالب ذیل روایات «من غش مسلماً فی بیع أو شراء فلیس منّا الخ» که مرحوم شیخ در بحث غش ذکر نموده، می‌فرماید: وجه استدلال بر حرمت غش، فقره اول روایت است که دال بر شدت مبغوضیت و حرمت غش است (میرزا فتاح شهیدی تبریزی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۲۶۷).

۷. آقای مکارم در استدلال بر حرمت غش، علاوه بر اجماع و حکم عقل، روایات در این باب را بسیار می‌دانند؛ از جمله روایات «لیس منّا» که با بیانی شدید دال بر حرمت غش است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ص ۲۴۰).

۸. مرحوم گلپایگانی روایت «لیس منّا» را دلیل بر عدم جواز لطمه زدن در فوت غیر پدر و برادر می‌دانند (محمدرضا گلپایگانی، ص ۲۱۷).

۹. آقای اراکی در باب عدم جواز پاره کردن لباس در عزای غیر پدر و برادر به روایت «لیس منّا» استدلال کرده است (محمدعلی اراکی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۲۹).

۲. حکم تکلیفی غیرلزومی

در این دسته از روایات، علما از عبارت «لیس منّا» استظهار حکم تکلیفی غیرلزومی نموده‌اند.

الف) روایاتی که صرفاً تحت عنوان حکم تکلیفی غیرلزومی قرار گرفته‌اند؛ مثل کتاب تفصیل وسائل الشیعه که عبارت معهود شش بار ذکر شده، مثلاً بَابُ كَرَاهَةِ تَرْكِ صَلَاةِ اللَّيْلِ، حدیث هشتم (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۸، ص ۱۶۲) و بَابُ اسْتِحْبَابِ حُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ وَ الْمُجَاوَزَةِ وَ الْمُرَافَقَةِ، حدیث سوم (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۱۰). همچنین کتاب مستدرک الوسائل که عبارت معهود نه بار ذکر شده است؛ مثل بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّوَسُّعَةِ عَلَى الْعِيَالِ، حدیث دوم (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۲۵۶) و بَابُ كَرَاهَةِ الصُّرَاحِ بِالْوَيْلِ وَ الْعَوِيلِ وَ الدُّعَاءِ بِالذَّلِّ وَ الثُّكُلِ وَ الْحُزَنِ وَ لَطَمِ الْوَجْهِ وَ الصَّدْرِ وَ جَرِّ الشَّعْرِ وَ إِقَامَةِ النَّيَاحَةِ، حدیث دوازدهم (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۵۲).

ب) مواردی که همراه با استدلال است. برای نمونه مواردی ذکر می‌شود:

۱. علامه حلی از این روایت دو بار استحباب را استظهار کرده است؛ مثلاً در منتهی المطلب در باب استحباب حسن خلق و مجاورت با دیگران به روایت «لیس منّا» استدلال نموده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۳۸).

۲. محقق ثانی اخبار از جمله روایت «لیس منّا» را گویای استحباب متعه می‌داند (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۸).

۳. کاشف الغطاء از جمله مکروهات تجارت را ترک آخرت برای به دست آوردن دنیا می‌داند (جعفر کاشف الغطاء، ۱۴۲۰، ص ۱۲۴).



۴. و اما مع الأسف الشديد، تصوّر بسیاری بر این است که شریعت و تکلیف صرفاً همان واجبات و محرمات است و دیگر هیچ؛ امور مستحبّه و مکروهه صرفاً تکالیفی است که از ناحیه شارع به اختیار و تمایل مکلف واگذار شده است و نقشی در مآل و عاقبت و فلاح او ندارد، مانند اولویاتی که مولا برای عید پس از ترسیم واجبات و منهیات قرار می‌دهد. اگر شارع مقدّس قلم الزام را از بعضی مستحبات و ترک مکروهات برداشته است، این دلیل بر عدم حصول نتیجه بر آنها نیست؛ مثلاً وجوب صلاة اللیل در بدو تشریع، به معنای از دست دادن آثار و برکات ما لا یُتَصَوَّر آن در رفع وجوب نمی‌باشد، و چگونه می‌تواند این‌گونه باشد در حالی که حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَیسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ اللَّیْلِ». و نظایر این مسئله ده‌ها مورد می‌باشد که شارع مکلف را ملزم به انجام و یا ترک آن ننموده است (حسین حلی، ۱۴۳۴، ص ۱۳۵).

فصل پنجم: حجیت استقرا در تبیین دلالت «لَیسَ مِنَّا» بر حکم تکلیفی

با استناد به نظر صاحب هدایة المسترشدين، یکی از مبادی اساسی در تبیین دلالت الفاظ، اعم از معنای حقیقی و مجازی، استقرا است که در صورت افاده قطع یا ظن معتبر، از حجّیت برخوردار خواهد بود (محمدتقی ایوان‌کیفی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۱۴). در این فصل، تمرکز بر پاسخ به این پرسش بنیادین استوار است که: استقرای به‌عمل‌آمده بر روی روایاتی که متضمن تعبیر «لَیسَ مِنَّا» هستند، چه نوع حجّتی (قطع یا ظن) را نسبت به حکم تکلیفی مستتر در این عبارت ایجاد می‌کند؟ به بیان دیگر، آیا این استقراء، ما را به قطعیت یا ظن قوی به ظهور عبارت در حکم تکلیفی لزومی (وجوب یا حرمت) سوق می‌دهد، یا قطع و ظن به حکم تکلیفی غیرلزومی (استحباب یا کراهت) خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، باید اذعان داشت که استقراء در مقام نظر در ما نحن فیه، منجر به قطع بر هیچ‌یک از دو معنای لزومی یا غیرلزومی نخواهد شد. علت این امر آن است که در بررسی‌های استقرایی انجام‌شده در فصل پیشین، مصادیقی برای کاربرست «لَیسَ مِنَّا» در هر دو حوزه معنایی (لزومی و غیرلزومی) احراز گردید؛ به این معنا که هر دو معنا دارای احتمال خلاف (در کاربرد معنایی دیگر) باقی می‌مانند.



از این رو، تمرکز تحلیل باید بر این محور معطوف شود که آیا استقراء إفاده ظن معتبر در یکی از دو معنای مذکور را موجب می‌شود یا خیر؟ اعتبار این ظن، در گرو اثبات انحصار وضعی لفظ است. تنها در صورتی می‌توان به حجیت ظنی که از این استقراء به دست می‌آید، حکم نمود که لفظ «لَيْسَ مِنَّا» دارای وضع انحصاری بر معنای لزومی باشد. در این صورت، هرگونه احتمال ظنی که به سمت معنای غیرلزومی متمایل شود، به مثابه احتمال موهوم تلقی شده و کنار گذاشته می‌شد. با این حال، با توجه به شواهد استقرایی که در فصل پیشین ارائه شد و نشان داد که اقلیت مفسرین این تعبیر را برای حکم غیرلزومی نیز به کار برده‌اند، وضع انحصاری بر حرمت قابل اثبات نیست. در نتیجه، عبارت «لیس منّا» در روایات صرفاً بر مذمومیت و قبح فعل و ترک عملی دلالت داشته و نسبت به دلالت بر حکم تکلیفی لزومی و غیرلزومی مجمل بوده و فهم آن نیازمند قرینه خواهد بود.

نتیجه‌گیری

ششمین
سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

این پژوهش با به‌کارگیری روش‌های تحلیلی و استقرایی در منابع فقه امامیه به بررسی روایات «لیس منّا» به عنوان یک دسته مهم حدیثی پرداخته و نشان داد که این روایات نقش تعیین‌کننده‌ای در ترسیم مرزهای عملی هویت شیعی ایفا می‌کنند. یافته‌های این تحقیق به چند نکته کلیدی منجر شد:

۱. تحلیل ادبی عبارت معهود نشان می‌دهد که دلالت بر احکام تکلیفی در آن به‌آسانی قابل استناد نیست.
 ۲. تعیین مرجع ضمیر «نا» در این عبارت تأثیر بسزایی در فهم و استنباط احکام تکلیفی دارد.
 ۳. تتبع در آرای فقها و محدثین حاکی از آن است که ظهور اولی تعبیر «لیس منّا» به معنای نفی و بیان مخالفت با یک امر است و فهم دقیق حکم تکلیفی از عبارت فوق بدون قرینه میسر نیست.
- به طور کلی، این تحقیق تأکید می‌کند که برای درک صحیح از احکام و مرزهای هویتی در مکتب شیعه، لازم است با دقت به تحلیل روایات و قرائن مزبور توجه شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، من لا یحضره الفقیه، (علی اکبر غفاری، مقدمه نویس و مصحح)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. اراکی، محمد علی (۱۴۱۵ق)، کتاب الطهارة، قم: مؤسسه در راه حق.
۳. استرآبادی (سید رضی)، رضی الدین (۱۳۹۰ه.ش)، شرح شافیه ابن الحاجب، دار المجتبی.
۴. آل کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۴۲۳ق)، سؤال و جواب، قم: مؤسسه کاشف الغطاء العامة.
۵. انصاری مصری، ابو محمد عبدالله جمال الدین بن یوسف بن احمد ابن عبدالله بن هشام (۱۳۸۷ش)، مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، مؤسسه الصادق للطباعة والنشر.
۶. انصاری (شیخ انصاری)، مرتضی (۱۴۴۲ق)، کتاب المکاسب، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. ایوان کیفی، محمد تقی بن عبدالرحیم (۱۴۲۹ق)، هداية المسترشدين في شرح أصول معالم الدين، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، تفصیل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۹. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق)، منتهی المطلب في تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۱۱. حلی، حسین (۱۴۳۴ق)، رساله اجتهاد و تقلید، تهران: مکتب وحی.
۱۲. سامرائی، فاضل صالح (۱۴۳۴ق)، معانی النحو، کمال الملک.
۱۳. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر (۱۳۹۰ش)، همع الهوامع في شرح جمع الجوامع، ناب مصطفوی.
۱۴. شهیدی تبریزی، میرفتاح (۱۴۲۸ق)، هداية الطالب إلى أسرار المکاسب، قم: دارالفقه للطباعة و النشر.
۱۵. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر (۱۴۳۰ق)، جواهر الکلام، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۱۶. طوسی (شیخ طوسی)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط في فقه الإمامية، تهران: مکتبة المرتضوية.
۱۷. عبداللطیف محمد خطیب (۱۲۴۲ق)، المستقصي في علم التصريف، مکتبة دار العروبة للنشر و التوزيع.



سال سوم | شماره ششم
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

۱۸. ۱۸. عراقی، محسن (۱۴۳۶ق)، صلاة الجمعة من كتاب الصلاة، قم: مجمع الفكر الإسلامي.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، قم: مؤسسه دارالهجرة.
۲۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علي عليه السلام العامة.
۲۱. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (۱۴۲۰ق)، شرح الشيخ جعفر علی قواعد العلامة ابن المطهر، نجف: الذخائر.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش)، الکافی (علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، مصحح)، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۳. گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۴ق)، کتاب الطهارة (محمدهادی مقدس نجفی، محرر)، قم: دار القرآن الکریم.
۲۴. مجلسی (علامه مجلسی)، محمدباقر بن محمدتقی (۱۳۶۳ش)، مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۵. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (۱۴۰۶ق)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (حسین موسوی کرمانی، محقق)، بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
۲۶. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۲۷. مدرسی، محمدرضا (۱۳۹۰ش)، مقالات فقهی رشوه، غش و کم فروشی، قم: کریمه اهل بیت عليه السلام.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶ق)، انوار الفقاهة، قم: مدرسة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام.
۲۹. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

